بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۸۹: شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد این بحث می‌کردیم که اگر عدة زن به اشهر باشد، چجوری این اشهر را محاسبه کنیم. محل کلام هم عمدتاً در جایی هست که طلاق در وسط شهر واقع بشود. این را چجوری محاسبه بکنیم. این بحث، یک بحث عامی هست در عدة وفات هم هست، در سایر مواردی که حکم روی شهر یا شهرین یا اشهر رفته، پیاده می‌شود. به تناسب بحثی که در صلاة مسافر هست که آیا شخصی که به نحو تردید در یک جایی می‌ماند، در چه زمانی نمازش تمام می‌شود؟ در بعضی روایات تعبیر کرده یک شهر نمازش را قصر می‌خواند بعد از یک شهر نمازش تمام می‌شود. در یک روایت تعبیر ثلاثین تعبیر کرده. حالا ملاک را ما شهر قرار بدهیم، یا ملاک را ثلاثین قرار بدهیم. ما عرض می‌کردیم که کلاً در این بحث باید دید که به تناسبات حکم موضوع شهر که به معنای بین الهلالین خصوصیت برایش فهمیده می‌شود، یا خصوصیت فهمیده نمی‌شود. و آن در این بحث دخالت دارد. می‌خواستیم روی همین جهت بحث ثلاثین متردده را ترجیح بدهیم، بگوییم ملاک ثلاثین هست در آن تعبیر. این مطلبی که ما عرض می‌کردیم در کلام مرحوم حاج شیخ در صلاة هم وارد شده، من ندیده بودم ولی دیدم دقیقاً همان مطلبی که ما عرض می‌کردیم وارد شده با یک تفاوت‌هایی که عرض می‌کنم به قدری می‌خواهم کلام مرحوم حاج شیخ را اینجا نقل کنم و بعضی بحث‌ها یک مقدار دقیق‌تر بیان کنم.

عبارت مرحوم حاج شیخ را می‌خوانم. ایشان در بحث صلاة مسافر دو بحث را عنوان می‌کنند. یک بحث این است که آیا این‌که شخصی یک مدتی که در یک جا بماند نماز را باید تمام بکند این معنایش این است که شارع اینجا سفر را موضوعاً قاطع دانسته، کأنّ بگوییم مسافر نیست، یا این‌که حکم یک نوع تخصیصی اینجا وارد شده. یک بحث‌هایی کردند، ابتدای بحث‌هایش را کار ندارم، ایشان می‌خواهند ترجیح بدهند که از روایات استفاده می‌شود که اینجا در این مورد خروج موضوعی هست:

«فيترتب عليه جميع أحكام الحاضر الا ما كان الإجماع على خلافه» بعد ادامه‌ای دارند که از آن ادامه‌اش می‌خواهم بخوانم. «و هو ايضا مقتضى المناسبة بين الحكم و الموضوع بحسب الارتكاز العرفي حيث ان المركوز في أذهانهم ان المسافر إذا أقام مدة في بلدة يسلب عنه اسم المسافر فحدد الشارع تلك المدة بمضي ثلاثين يوما و هذه المناسبة الارتكازية ايضا تقتضي كون المناط في الإتمام مضى ثلاثين يوما دون الشهر و ان وقع في أكثر الروايات التعبير به (یعنی بالشهر) لان ظاهر التحديد ان القاطع طول الزمان و كثرة الأيام من دون خصوصيته في الشهر و ما بين الهلالين مع ان الشهر في حد نفسه لا يأبى عن الحمل على الثلاثين بخلاف الثلاثين فإنه يأبى عن الحمل على الشهر و لذا قيل ان حمل الشهر عليه من حمل المجمل على المبين و ليس ببعيد».

مرحوم حاج شیخ دو تا بیان اینجا ذکر می‌کنند برای این‌که بگویند ملاک در تردید ثلاثین یوماً هست نه شهر. بیان اوّل این است که مناسبت ارتکازی این است که مسافر اگر یک مدتی در یک جایی بماند، این دیگر حالت مسافر بودن خارج می‌شود. مسافر کسی هست که نامأنوس با شهر هست، انس ندارد، ولی اگر شخصی یک مدتی بماند کأنّ جزء اهالی آن شهر حساب می‌شود، خودی حساب می‌شود، حاضر البلد حساب می‌شود. البته شارع مقدس آمده محدوده‌ای برایش تعیین کرده. برای عرف نامشخص هست، شارع گفته در ۳۰ روز این را ما می‌گوییم دیگر از این به بعد مسافر تلقی نشود و حاضر باشد. ایشان می‌فرماید که این مناسبت ارتکازی اقتضاء می‌کند که مدار بر ثلاثین باشد، نه مدار بر ماه. چون ماه خصوصیت در این ندارد، یک ماه دیده بشود، دیده نشود.

 «لان ظاهر التحديد ان القاطع (قاطع از مسافر بودن) طول الزمان و كثرة الأيام» هست نه این‌که چون هلال دیده بشود یا نشود آن دخالتی در این بحث ندارد.

بیان دوم این‌که خود شهر فی نفسه، از این‌که حمل بر ثلاثین بشود، این ابا ندارد. ولی ثلاثین را می‌توانیم بگوییم مراد از ثلاثین شهر است، ثلاثین ۳۰ روز است. ولی شهر می‌تواند مراد از آن ۳۰ روز باشد، «و لذا قيل ان حمل الشهر عليه من حمل المجمل على المبين و ليس ببعيد».

این عبارت قیل که ایشان مطرح می‌کنند نخستین بار این مطلب در تذکرة علامة حلی این بحث وارد شده. مرحوم در تذکره، جلد ۴، صفحة ۳۸۹، این عبارت را دارند: «في بعض الروايات: يقصّر- يعني المتردّد- ما بينه و بين مضيّ شهر.

و في بعضها: ثلاثون يوما: قال الباقر عليه السلام: «فإن لم يدر ما يقيم يوما أو أكثر فليعد ثلاثين يوما ثم ليتمّ».

فلو كان الشهر هلاليا تسعة و عشرين يوما، و أقام من أوّله إلى آخره، أتمّ على الأول دون الثاني.

و الوجه: التقصير»

یعنی در بین ۲۹ روز و ۳۰ روز در جایی که شهر هلالی اتفاق افتاده باشد ولی هنوز شهر عددی که ۳۰ روز باشد اتفاق نیفتاده باشد به نظر می‌رسد که وجه صحیح این است که وظیفه‌اش تقصیر هست.

«أمّا أوّلا: فللاستصحاب. و أمّا ثانيا: فلأنّ الشهر كالمجمل، و الثلاثين كالمبيّن» که استصحاب را کار ندارم.

ایشان تعبیر نمی‌کند شهر مجمل، ثلاثین مبیّن، کالمجمل تعبیر می‌کنند.

شبیه همین در نهایة الإحکام فی معرفة الأحکام، جلد ۲، صفحة ۱۷۶ هم هست. ایشان می‌گوید: «و الأولى اعتبار الثلاثين، للتقدير به في بعض الروايات، قال الباقر عليه السلام: فإن لم يدر ما يقيم يوما أو أكثر فليعد ثلاثين يوما ثم ليتم.

فلو كان الشهر هلاليا و أقام من أوله إلى آخره و نقص يوما، قصر على هذه الرواية و للاستصحاب، و لأن الشهر كالمجمل و الثلاثين كالمبين، و على رواية الشهر يتم.»

این‌که چرا ایشان کالمجمل تعبیر کرده، آن ثلاثین را کالمبین تعبیر کرده ممکن است مراد ایشان این باشد که درست است که شهر ظهورش در هلالی است و ثلاثین ظهورش در ۳۰ روز است. ولی شهر ظهورش در هلالی بودن اینقدر قوی نیست. می‌تواند بر عددی حمل بشود، ولی ثلاثین حملش بر هلالی خیلی بعید است. بنابراین شهر کالمجمل است، یعنی به منزلة این است که تاب دو معنا را دارد. ثلاثین تاب این دو معنا را خیلی سخت است این‌که دو معنا را بتوانیم از آن در بیاوریم. کأنّ ایشان می‌خواهد بگوید حمل ظاهر بر اظهر می‌کنیم. و این ظاهراً ایشان اینجوری می‌خواهد بحث را مطرح بکند.

این عبارت را مرحوم وحید بهبهانی یک تعبیری دارد در مصابیح الظلام خیلی تعبیر زیبایی نیست. ایشان این بحث را مطرح می‌کند، مقدمة بحثش را کار ندارم، ایشان در مورد این‌که برای استدلال بر این‌که ملاک ثلاثین هست، استدلالاتی از چند جهت می‌خواهد اشکال بکند، می‌گوید: «أمّا أوّلا، فبأنّ لفظ «الشهر» كالمجمل، إذ لا يتبادر منه كونه ثلاثين بخصوصه، أو تسعة و عشرين كذلك، بل يحتمل الأمرين، و ورد الحسنة- التي هي حجّة عند الكلّ- حيث استندوا في خصوص الثلاثين إليها، و لفظ «الثلاثين» في الحسنة كالمبيّن، فيجب حمل المجمل على المبيّن، لما تقرّر في الأصول من وجوب حمل المجمل على المبيّن بعد التقاوم، و قد حصل هنا، فتأمّل!» بعد یک بیاناتی دیگری دارد، یک ثانیاً دارد که به آن ثانیاً کاری ندارم.

نکته‌ای که ایشان تعبیر کردند، لا یتبادر منه شهر، هیچ وقت ۲۹ روز متبادر نیست، هیچ کسی هم نمی‌خواهد بگوید که، هیچ «لا يتبادر منه كونه ثلاثين بخصوصه، أو تسعة و عشرين كذلك» تعبیر خاصی است. این کالمجمل بودن را که تعبیر می‌کند به نظر می‌رسد که آیا شهر همان نکته‌ای که من عرض کردم که آیا شهر ولو معنای اوّلیه‌اش در اصل شهر هلالی است، حالا بیایید بفرمایید معنای حقیقی‌اش هلالی است، ولی می‌شود از شهر معنای عددی و ۳۰ روز اراده کرد، به تعبیر دیگر یک مجاز شایعی هست که لفظ شهر تاب حمل بر ثلاثین را دارد. ولی لفظ ثلاثین تاب حمل بر شهر را ندارد، خیلی بعید هست که بر شهر بخواهیم ما آن را حمل کنیم. ظاهراً مراد مرحوم علامة حلی این معنا باشد. البته من به نظرم آن دو وجهی که مرحوم حاج شیخ مطرح فرمودند، مرحوم حاج شیخ اینجا دو وجه را مطرح فرمودند، یکی این‌که ظاهر به تناسبات حکم موضوع این هست که مدار بر طول الایام و کثرة الایام باشد و شهر خصوصیت در آن نداشته باشد. نکتة دوم هم این بیان که شهر مجمل است و ثلاثین مبیّن هست که عرض کردم در کلام علامه کالمجمل و کالمبین وارد شده. فکر می‌کنم اگر اینجا این دو وجه را با هم تلفیق کنیم بهتر باشد. واقعش این است که درست است که تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند که مدار بر کثرت ایام و قلّت ایام باشد. ولی آیا چون اینجا به هر حال شارع یک نوع تعبدی کرده، اینجور نیست که دقیقاً بین ۲۹ روز با ۳۰ روز فرق باشد، حال آن‌که ۲۸ روز با ۳۰ روز عرفاً فرق باشد که بگوییم ۲۸ روز باشد نماز قصر است، ۳۰ روز باشد نماز تمام است، این مقدارش که مسلم هست. شارع اینجا یک محدوده‌ای تعیین کرده. یک تعبدی تعیین کرده و تعیین این امر تعبدی می‌تواند به خاطر این باشد که حکم استحکام پیدا کند. عرف یک مقداری این مفهوم مشکّکی هست که کجا مسافر صدق می‌کند، کجا مسافر صدق نمی‌کند. شارع مقدس می‌خواهد اینجا یک محدوده‌ای تعیین کند که قبل از آن را شما احکام مسافر را بار کنید، بعد از آن احکام مسافر را بار نکنید، البته به لسان این‌که کأنّ قبل از آن مسافر است، و بعد از آن مسافر نیست و الا، ولو به لسان خروج حکمی، کأنّ این موضوع را می‌خواهد مطرح کند، روح قضیه یک نوع تصرف حکمی هست و اینجا شارع مقدس محدودة حکم خودش را می‌خوهد مشخص کند. عرض من این هست که این محدودة حکم را که شارع می‌خواهد معیّن کند حالا این محدودة حکم را حتماً باید یک شیء کاملاً مشخص ۳۰ روزه که هیچ کم و زیاد نمی‌شود آن را تعیین کند، به نظر می‌رسد که نیازی نیست حتماً ملاک را ۳۰ روز قرار بدهد. این امکان دارد که شارع مقدس ملاک را یک شهر هلالی قرار بدهد به دلیل این‌که اصلاً هلال برای محاسبات اینچنینی وضع شده. در سورة بقره آیة ۱۸۹ می‌فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ اْلأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقيتُ لِلنّاسِ وَ الْحَجِّ». اهلّة را مواقیت و زمان‌های وقت‌گذاری قرار داده شده.

هلال یک ضابطة عرفی هست که برای تعیین حدود وجود دارد، که شارع مقدس هم این ضابطه را تثبیت کرده. حالا قبل از اسلام هم این ضابطه در میان عرب نبوده به هر حال این مقدار مسلم هست که بعد از اسلام شارع مقدس هلال را مدار محاسبات قرار داده. ممکن است در اینجا هم مدار را برای محاسبات شهر قرار داده باشد که محاسبة شهر بشود، هم در جایی که اوّل ماه مسافرت اتفاق بیفتد، هم در جایی که وسط ماه اتفاق بیفتد که آن هم نحوة محاسبه چون هلال باعث می‌شود روز ماه مشخص بشود، هلال باعث می‌شود که من بتوانم بگویم من پنجم شوال وارد شدم، پنجم ذی قعده بگویم یک ماه از ورود من گذشته است. این دقیقاً این احتمال وجود دارد که شارع مقدس ملاک را شهر قرار داده باشد، و این منافاتی با آن بیانی که مرحوم حاج شیخ دارند ندارد. ولی این احتمال هم وجود دارد ثلاثین را شارع ملاک قرار داده باشد. یعنی وقتی آن شهر ذاتاً آنقدر دخالت ندارد، تغییر هلال در بحث این نیست که امرش دائر مدار تغییر هلال و تغییر هلال نباشد، این احتمال وجود دارد که شارع مقدس ۳۰ روز را مدار قرار داده باشد، خصوصاً با توجه به این‌که لفظ شهر گاهی اوقات در ۳۰ روز هم اطلاق می‌شود که قبلاً عرض کردیم شواهدش را آوردیم. بنابراین ما در واقع اگر روایت ثلاثین نبود روایت‌های شهر مجمل بودند، نه از آن شهر هلالی متبادر می‌شد، نه از آن شهر عددی متبادر می‌شد. به قرینة روایت که ثلاثین در آن وارد شده با ؟؟؟ ۲۴:۲۳، این قرینه می‌شود بر این‌که آن روایت شهر را مراد شهر عددی بگیریم. یعنی آن تناسبات حکم موضوعی که ایشان مطرح می‌کند، تناسبات حکم موضوع منشاء اجمال دلیل می‌خواهم بگویم می‌شود. و بعد اجمال دلیل که شد حمل مجمل بر مبیّن که بیان دوم ایشان هست باعث می‌شود که تعیّن پیدا کند شهر در شهر عددی و مراد از شهر ثلاثین یوماً باشد. فکر می‌کنم ما اینجا یک تلفیقی بین دو وجهی که مرحوم شیخ مطرح فرموده بخواهیم داشته باشیم این روشن‌تر هست.

در این بحث تذکره، یک بحث‌هایی وجود دارد. در ذخیره مرحوم سبزواری تعبیر کرده، بعد از این‌که اشاره کرده به عبارت علامه در تذکره، عبارت مرحوم سبزواری، جلد ۲، صفحة ۴۱۲: «و اعتبر المصنف في التذكرة الثلاثين و لم يعتبر الشهر الهلالي قال لأن لفظ الشهر كالمجمل و لفظ الثلاثين كالمبين و في كونهما كالمجمل و المبين تأمّل بل الظاهر كون الشهر حقيقة في المعنى المشترك بين المعنيين و حينئذ فالمتجه أن يقال يحمل على الثلاثين كما يحمل المطلق على المقيد و العام على الخاص»

این تعبیری که ایشان اینجور تعبیر کرده.

به نظر می‌رسد که این‌که شهر حقیقت در معنای مشترک بین معنیین باشد خیلی مطلب نادرستی است. شهر هیچ وقت جامع بین شهر هلالی و شهر عددی ۳۰ روز نیست. این هم مطلبی که عرض کردم شهر هلالی یک معنای عامی است که بین الهلالین است که بعضی روزها ۲۹ روز است، بعضی روزها ۳۰ روز است. شهر عددی ۳۰ روز دائمی است این‌که بگوییم یک جامعی که متعیّن ۳۰ روز هست، یا غیر متعیّن، مردد بین ۲۹ روز و ۳۰ روز هست، خیلی مطلب مستعبدی است. اگر باشد اشتراک لفظی دارد. یعنی هم شهر در شهر هلالی حقیقت است، هم در شهر عددی حقیقت است. وقتی اشتراک لفظی بود مجمل می‌شود. نه باز هم دقیقاً می‌شود اصلاً حمل مجمل بر مبین، اصلاً مطلب علامة حلی روشن‌تر می‌شود. ما هیچ وقت این مطلبی که شهر حقیقت در معنای مشترک به معنای مشترک معنوی بدانیم و حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص خیلی خیلی مطلب ناتمامی هست که این مطلب را مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی هم در کتاب صلاة، صفحة ۱۵۲ توضیح مفصلی دادند. فقط عبارت را می‌خوانم، نمی‌خواهم خیلی وارد تفصیلش بشوم:

«ظاهر جملة من الروايات، اعتبار مضيّ شهر مترددا، و ظاهر بعضها اعتبار مضيّ ثلاثين يوما. و من الواضح أنّ الشهر هو ما بين الهلالين، و لا جامع بينه و بين ثلاثين يوما بالنسبة الى ما بين الهلالين. و أمّا بالنسبة إلى العدد فلا جامع بين مراتب العدد، فلا جامع بين ثلاثين و تسعة و عشرين.» بین ثلاثین و تسعة و عشرین جامع ندارد خیلی روی آن تکیه ندارم. نکتة اصلی این هست که مابین الهلالین و بین ثلاثین یوماً هیچ جامعی نیست.

«فلا مناص من كون الشهر حقيقة في خصوص ما بين الهلالين مجازا في خصوص الثلاثين، أو مشتركا لفظيا بينهما. و من الواضح انّ رواية الثلاثين صالحة لأن تكون قرينة على التّجوّز، أو على التعيين» این روایت ثلاثین صلاحیت بر قرینیت بر تجوز دارد، یا صلاحیت قرینیت بر تعیین دارد. البته این‌که صلاحیت بر قرینیت و تجوز داشته باشد یک قدری مشکل هست، به دلیل این‌که روایت‌های شهر متعدد هست، روایت ثلاثین یک دانه هست، بگوییم به قرینة همین یک روایت در همة آن روایت تجوز اراده شده آن مستبعد است. عمدتاً باید قرینه‌ای بر تعیین بدانیم. حالا بحث مشترک لفظی بودن را نمی‌خواهم به آن مطلب. می‌خواهم بگویم که حتی مشترک حقیقت در خصوص مابین الهلالین باشد در ما نحن فیه به دلیل آن مناسبت ارتکازیه‌ای که مرحوم حاج شیخ تعبیر می‌کردند دیگر دلیل ظهور در معنای حقیقی ندارد. اجمال دارد در این‌که مراد از شهر معنای حقیقی‌اش که خصوص هلالی هست، هست که معنای مجازی شایعش که ثلاثین هست. این اجمالی که وجود دارد، این اجمال باعث می‌شود که ما بتوانیم شهر را حمل کنیم بر ثلاثین. منهنا یظهر در عبارت تذکره یک احتمال دیگری هم وجود دارد، البته مستبعد می‌دانم علامه به این مطلب ناظر باشد، ولی این به این معنا بگوییم شهر اگرچه معنای حقیقی‌اش هلالی هست، ولی به تناسبات حکم موضوع اینجا ممکن است عددی مراد باشد، این‌که می‌گوییم کالمجمل است، یعنی به لحاظ مرحلة استعمال و مرحلة ظهور مجمل است، ولو مجمل یعنی آن چیزی که از اوّل مشترک لفظیه باشد مجمل ایشان تعبیر کردند. کالمجمل بودن، یعنی آن چیزی که ولو موضوع له اولیه‌اش یکی است، ولی وقتی احتمال ارادة یک مجاز مشهوری جدی می‌شود به‌طوری که این احتمال مساوی با احتمال حقیقت می‌شود، این مثل ذاتی، کالمجمل، یعنی کالمجمل الذاتی. این مجمل عرضی است که به منزلة مجمل ذاتی هست. ولی مسئلة ثلاثین چون این کالمبین هست، ولو کالمبین بودنش به این اعتبار است که هم ذاتاً ثلاثین معنایش، معنای ۳۰ روز هست، هم احتمال ارادة شهر هلالی از ثلاثین چون بعید است، کالمبیّن است، یعنی احتمال ارادة معنای مجازی‌اش خیلی ضعیف است. این ضعیف بودن باعث می‌شود به منزلة نص هست. احتمال دارد مرحوم علامة حلی این احتمال را اراده کرده باشد خالی از بعد هم نیست.

ادامه‌ای دارد مرحوم حاج شیخ محمد حسین، ادامه‌اش را کار ندارم. یک نکته‌ای اینجا آخرش دارد که من روی آن نکته بیشتر می‌خواهم تکیه کنم، آخر عبارت حاج شیخ محمد حسین این دارد: «مضافا الى دعوى الاتفاق على أنّ الشهر في مقام التلفيق و الكسر يعتبر ثلاثين يوما، و إنّ محل الخلاف ما إذا كان مبدء تردده أوّل الشهر» می‌گوید دعوای اتفاق هست که شهر اگر بخواهیم تلفیق کنیم و جایی که دو تا تکة کسر، یک قطعه‌ای از یک شهر را از یک ماه بخواهیم اضافه کنیم به شهر دیگر، این حتماً باید ۳۰ روزه ملاحظه بشود و محل خلاف در جایی هست که مبداء تردد اوّل شهر باشد.

«و لا يمكن تنزيل إطلاقات الشهر على هذا الفرد النادر، كما لا يمكن التحفّظ على إرادة ما بين الهلالين مطلقا فتدبّر.» شاید اشاره فتدبّر باشد یک همچنین اجماعی ثابت نیست. بعضی‌ها این مطلب را مطرح کردند که جایی که تلفیق باشد حتماً تلفیق را از وسط شهر باشد، باید ۳۰ روزه ملاحظه بشود. ولی این مطلب هیچ روشن نیست که واقعاً بخواهیم وسط شهر را حتماً ۳۰ روز ملاحظه کنیم.

از بعضی از عبارت‌های علما این مطلب استفاده می‌شود کأنّ محل اختلاف در جایی هست که تردّد در اوّل شهر باشد. ایشان در مدارک، جلد ۴، صفحة ۴۶۳ بحث این‌که تا یک شهر تقصیر «قوله: (و إن تردد عزمه قصّر ما بينه و بين شهر، ثم أتم و لو صلاة واحدة).

هذا الحكم مجمع عليه بين الأصحاب. و تدل عليه روايات كثيرة، منها: قوله عليه السلام في صحيحة معاوية بن وهب: «و إن أردت دون العشرة فقصّر ما بينك و بين شهر، فإذا تم الشهر فأتم الصلاة»

و في حسنة أبي أيوب: «فإن لم يدر ما يقيم يوما أو أكثر فليعد ثلاثين يوما ثم ليتم».

و إطلاق الرواية الأولى و كلام أكثر الأصحاب يقتضي الاكتفاء بالشهر الهلالي إذا حصل التردد في أوله و إن كان ناقصا.»

کأنّ اگر تردد در اوّل شهر نباشد نمی‌شود اکتفا به شهر هلالی کرد. آن که می‌شود به شهر هلالی اکتفا کرد جایی هست که «حصل التردد فی أوّله»

بعد می‌گوید: «و اعتبر العلامة في التذكرة الثلاثين و لم يعتبر الشهر الهلالي، قال: لأن لفظ الشهر كالمجمل و لفظ الثلاثين كالمبين. و لا بأس به.»

این مطلب اینجوری هست که در مدارک اینجا وارد شده. در استقصاء الاعتبار، جلد ۴، صفحة ۱۳۸ هم شبیه همین عبارت را آورده.

در ذخیره، جلد ۲، صفحة ۴۱۲، مرحوم سبزواری هم یک تعبیری دارد، ایشان می‌گوید: «و هل يجوز الاكتفاء بالشهر الهلالي إذا حصل التردد في أوله يحتمل ذلك لصدق الشهر عليه و هو مقتضى إطلاق كلام أكثر الأصحاب و حينئذ فالثلاثين المذكورة في حسنة أبي أيوب محمول على الغالب من عدم كون مبدا التردد مبدأ الشهر» کأنّ اگر مبداء شهر نبود حتماً مسلّم هست که باید به ثلاثین اکتفاء بشود، مطلب را اینجوری ایشان تعبیر می‌کند. ولی به نظر می‌رسد که این مطلب خیلی واضح نباشد. البته ممکن است شخصی مبنایش این باشد که اگر وسط شهر باشد، وسط شهر را ما باید ثلاثین ملاحظه کنیم.

مثلاً مرحوم مجلسی اوّل در عدة طلاق در روضة المتقین، جلد ۹، صفحة ۵۸ اینجوری دارد. «فإن كان الطلاق في أول الهلال فيراعي الأهلة و إن كان في وسطه فيراعي الثلاثين على الظاهر.» بعضی‌ها هم عقیده‌شان این هست که این مطلب، ولی این‌که بخواهیم بگوییم این مطلب مسلم باشد، مسلم نیست. خود عبارت‌های شیخ طوسی در خلاف که اختلاف اقوال را در میان عامه نقل کرده و خود ایشان هم وقتی می‌گوید ثلاثین را ملاحظه بکنیم از باب احتیاط می‌خواهد بگوید ثلاثین را ملاحظه می‌کنید. می‌گوید قول ابی حنیفه که گفته که هر مقداری که از ماه اوّل کمبود دارد از ماه چهارم تکمیل می‌کنیم این را قوی دانسته، ولی از باب احتیاط می‌گوید ۳۰ روز باشد. جاهای دیگر هم همین مطلب ایشان اشاره کرده.

غیر از عبارت‌هایی که قبلاً اشاره کردم در مبسوط جلد ۲، صفحة ۱۷۱ هم این عبارت را در ضمن یک بحثی دارد: «و إن قال: إلى خمسة أشهر جاز أيضا و حمل على الأشهر الهلالية لأن الله تعالى علق بها مواقيت الناس.

و إذا ثبت ذلك نظر فإن لم يكن مضى من الهلال شي‌ء عد خمسة أشهر، و إن كان قد مضى من الهلال شي‌ء حسب ما بقي ثم عد ما بعده بالأهلة سواء كانت ناقصة أو تامة ثم أتم الشهر الأخير بالعدد ثلاثين يوما لأنه فات الهلال» این همان مطلبی هست که از عبارت مرحوم اصفهانی هم استفاده می‌شد. ولی خود مرحوم شیخ طوسی می‌گوید: «و إن قلنا: إنه يعد مثل ما فات من الشهر الأول الهلالي كان قويا.» بگوییم که اگر پنجم ماه شوال قضیه‌ای اتفاق افتاده، پنج ماه بعد، پنجم ماه باید ملاحظه بکنیم، ولو ماه اوّلی که بوده، ماه اوّل ۲۹ روزه بوده، دیگر ما به مقدار کمی که از آن ماه اوّل هست باید ملاحظه کنیم.

شبیه همین هم در مبسوط، جلد ۳، صفحة ۲۵۵ هست. در مورد این‌که اگر تقدیر عقد بشود، اگر مدتی را که تعیین می‌کند این مدت اگر مطلق بگذارند: «و إن أطلقا ذلك رجع إلى السنة الهلالية لأن الشرع ورد بها.

إذا ثبت هذا فان وافق ذلك أول الهلال كانت السنة كلها بالأهلة و إن لم يوافق ذلك أول الهلال عدد الباقي من ذلك الشهر، و كان ما عداه بالأهلة ثم يكمل ذلك الشهر الأول من الشهر الأخير ثلاثين يوما، و إن قلنا: إنه يكمل بقدر ما مضى من ذلك الشهر كان قويا.»

این‌که اوّل آن عبارت را بعد تعبیر می‌کند، بعد و ان قلنا تعبیر می‌کند به خاطر این‌که عبارت‌های مبسوط غالباً از عبارت‌های شافعیه گرفته شده. شافعیه نظرشان این هست که ماه‌های وسطی را هلالی را می‌گیریم، ماهی که می‌خواهیم تلفیق کنیم عددی، ۳۰ روز باید تلفیق کنیم. عبارت اصلی کتاب مبسوط از کتاب‌های شافعیه است. ولی خود شیخ طوسی می‌گوید که نه، اگر ما نظر ابوحنیفه را بخواهیم مطرح کنیم مانعی ندارد. مبسوط، جلد ۳، صفحة ۲۵۵ بود.

حتی یک نکتة دیگر شبیه همین در مبسوط، جلد ۵، صفحة ۱۷۳ دارد که این یک مقداری مفید است برای بعضی بحث‌های آینده ما. بحث این‌که شهرین متتابعین را چجوری باید محاسبه کرد. بحث این است که اگر شخصی:

«أما إذا ابتدأ بصوم الشهرين من أول يوم الفطر أو صام شوال و ذا القعدة فيوم الفطر لا يصح صومه، و يصح صوم ما بعده، فأما ذو القعدة فإنه يصح و يجزى عن شهر تاما كان أو ناقصا، فان الشهرين اسم لما بين الهلالين.

و أما شوال فإنه انقطع يوم من أوله فلا يمكن اعتباره بالهلال فتعتبر بالعدد فيحتاج، أن يتمه ثلاثين يوما: فان كان شوال تاما فقد حصل له تسعة و عشرون يوما فيصوم يوما واحدا من ذي الحجة، و إن كان ناقصا صام يومين» بعد یک عبارتی مرحوم شیخ خودش دارد: «و إن قلنا يقضى يوما لأنه ما أفطر من الشهر الهلالي إلا يوما كان قويا.» اگر ما بگوییم در مقام تلفیق اینجا باید دید که آن شهر اوّلی که هست چه مقدار ناقصی دارد، آن مقدار ناقصی را تلفیق کنیم این درست است، چون از روز دوم شوال این روزه گرفته، روز دوم روز اوّل ذی حجه که تمام می‌شود آن دو ماهش تکمیل می‌شود. ولو شوال ماهش ناقص باشد این دو نحوة تلفیق را که ایشان تلفیق کرده اینجوری، همان نکته‌ای که ما عرض کردیم عرفاً در اینجور موارد این شکلی محاسبه می‌شود که به نحو تلفیقی هم اگر باشد اینجور نیست که در تلفیق حتماً ماه را باید عددی ملاحظه کرد، نه در تلفیق هم ایشان ماه راه هلالی در نظر گرفته.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان